

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هجدهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۶، شماره مسلسل ۶۹

## نقش عوامل سیاسی در روابط عنازیان و سلجوقیان

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۹

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۰/۷

حمیدرضا مطهری \*

زین العابدین رشید کوهستانی \*\*

عنازیان (حک. ۳۸۱-۵۱۱ق) از خاندان‌های حکومت‌گری بودند که همزمان با قدرت‌گیری سلجوقیان (حک. ۴۲۹-۵۹۰ق)، در مناطقی از غرب ایران حکومت می‌کردند. روابط سلجوقیان با اینان که در مسیر توسعه قلمرو آنها قرار گرفته بودند، در برهه‌های مختلف، متفاوت و تابع شرایط و اوضاع سیاسی منطقه و خلافت عباسی و در نتیجه گاه دوستانه و مسالمت‌آمیز و گاه تیره و همراه با درگیری نظامی بود. این نوشتار با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع تاریخی، ضمن بررسی روابط این دو حکومت، در پی پاسخ به این پرسش است که عوامل سیاسی در دوره‌های مختلف چه اثری در روابط بنی‌عناز و سلجوقیان داشته است؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بنی‌عناز با برآوردی که از توان خود و توان سلجوقیان و رقیبان آنها داشتند،

\* استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) پژوهشگاه علوم و فرهنگ

اسلامی؛ motahari50@gmail.com

\*\* دانش‌آموخته سطح ۳ مرکز آموزش عالی حوزوی امام رضا (علیه‌السلام)؛ seyedrashid@gmail.com

روابط دوگانه‌ای را با این سلسله ترک‌نژاد دنبال می‌کردند؛ گاه مانند «مهلهل بن محمد بن عناز» به پیکار سلجوقیان می‌رفتند و گاه چون «سعدی بن ابی‌الشوک» به خدمت حاکمان سلجوقی درآمده، مورد لطف آن‌ها قرار می‌گرفتند. عواملی مانند اختلافات درونی خاندان عنازی و همراهی یا رویارویی آنان با رقبای سلجوقیان در این روابط دوگانه اثرگذار بوده است.

**کلیدواژگان:** عنازیان، سلجوقیان، تاریخ ایران، مهلهل بن محمد بن عناز، سعدی بن

ابی‌الشوک.

#### مقدمه

عنازیان یکی از خاندان‌های حکومت‌گر کرد بودند که از سال ۳۸۱ تا ۵۱۱ق. بر مناطق وسیعی از غرب ایران حکومت می‌کردند. آنان همواره تحت تأثیر یا تابع حکومت‌های همجوار خود بودند و با این همسایگان روابط متفاوتی داشتند. آنچه در این میان از اهمیت بیشتری برخوردار است آن که عنازیان در نیمه اول قرن پنجم، در مسیر حکومت تازه‌نفس سلجوقیان ترک قرار گرفتند که در راه گسترش حوزه نفوذ خود، قدرت‌های رقیب یا مانع را برتافته، آن‌ها را از میان می‌بردند یا به تبعیت خود درمی‌آوردند. با توجه به این که تا کنون روابط سلجوقیان با بنی‌عناز مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته، این نوشتار پس از اشاره به تاریخچه خاندان عنازی و روابط آنان با سلجوقیان، عوامل سیاسی مؤثر بر آن را بررسی می‌کند.

#### ۱. خاندان و دولت عنازی

نام این خاندان در بیشتر منابع با عنوان «بنی‌عنّاز»<sup>۱</sup> و در برخی «بنی‌عیار»<sup>۲</sup> و در برخی از منابع نیز «بنی‌عنّان»<sup>۳</sup> آمده است. در کتاب *المدن الکردیه* از این خاندان با هر دو عنوان «عنّاز» و «عنّان»<sup>۴</sup> نام برده شده است. طبق نقل برخی از منابع معاصر، به این خاندان «طایفه ابوالشوک»<sup>۵</sup> هم گفته می‌شده است. در کتاب *تاریخ دیالمه و غزنویان*

عنوان «بنوعنث» برای این خاندان ذکر شده است،<sup>۶</sup> که در مقایسه با دیگر عناوین ذکر شده در منابع متقدم تاریخی، عجیب به نظر می‌رسد.

حکومت این خاندان از اواخر قرن چهارم قمری شروع شد و بیش از یکصد سال بر قسمت عمده‌ای از مناطق غرب ایران - شامل لرستان شمالی، «قرمیسین»،<sup>۷</sup> «حلوان»،<sup>۸</sup> «شهرزور»<sup>۹</sup> و «صامغان»<sup>۱۰</sup> - فرمانروایی کردند. آن‌ها در ابتدا خراج‌گزار «آل بویه» بودند و در برهه‌ای از زمان هم خراج‌گزار سلاجقه گردیدند.<sup>۱۱</sup>

نخستین فرمانروای عنازیان، «ابوالفتح محمد بن عناز» از عشیره «شاذنجان» کرد بود که در سال ۳۸۱ق.، امارت خود را در حلوان پی ریخت. او در سال ۴۰۱ق. درگذشت و پسرش «ابوالشوک فارس» ملقب به «حسام الدولة» (حک. ۴۰۱-۴۳۷ق.)، جانشین او شد.<sup>۱۲</sup> ابوالشوک توانست در سال ۴۰۷ق. با شکست دادن و کشتن «طاهر بن هلال برزیکانی» (م ۴۰۷ق) آخرین حاکم خاندان حسنویه، حکومت حسنویه<sup>۱۳</sup> (۳۸۴-۴۰۷ق) را از میان بردارد.<sup>۱۴</sup>

در سال ۴۳۰ق. غزها در ادامه فتوحات خود وارد همدان شدند و در «اسدآباد» و «دینور» چادرهای خود را بر پا کرده، در آن نواحی، اعمال شنیع زیادی مرتکب شدند.<sup>۱۵</sup> «ابوالفتح بن ابی‌الشوک» (م ح ۴۳۶ق.)، که از طرف پدرش فرمانروایی دینور را بر عهده داشت، غزها را شکست داد و گروهی از آن‌ها را اسیر کرد. امرای غز برای آزاد کردن اسیران خود با ابوالفتح مکاتبه کردند و ابوالفتح بن ابی‌الشوک هم به شرط انعقاد پیمان بین دو طرف، تقاضای آنان را پذیرفت؛ پس بعد از انعقاد پیمان صلح بین غزها و کردان عنازی، اسیران ترک آزاد شدند.<sup>۱۶</sup> بلندی آوازه ابوالشوک پس از پیروزی ابوالفتح بر غزها، سبب شد که خلیفه عباسی به او لقب «حسام الدولة» داده، یک قبضه شمشیر جواهرنشان به وی عطا کند.<sup>۱۷</sup>

بعد از پیروزی ابوالفتح بر غزها، او که همچنان از طرف پدرش فرمانروای دینور بود، توانست برخی از مناطق اطراف را هم به تصرف خود درآورد. ابوالفتح که از غرور این

پیروزی‌ها می‌پنداشت بر پدر خود برتری دارد، به قلاع اطراف طمع کرد و به آن‌ها دست انداخت. این دست‌اندازی به درگیری وی با عمویش «ابوماجد مهلهل بن ابی‌الفتح شاذنجانی» انجامید. در این درگیری ابوالفتح به دست عمویش اسیر شد<sup>۱۸</sup> و این مایه بروز اختلاف و درگیری بین ابوالشوک و برادرش مهلهل شد. ابوالشوک موفق نشد فرزندش را از بند اسارت مهلهل آزاد کند<sup>۱۹</sup> و این اختلاف همچنان در میان آن‌ها بود تا این که سرانجام ابوالشوک در سال ۴۳۷ق.، در قلعه «سیروان»<sup>۲۰</sup> درگذشت.

پس از مرگ ابوالشوک، اختلاف بین خاندان عنازی از جمله بین مهلهل، برادر ابوالشوک و «سُعدی» پسر دیگر ابوالشوک تشدید شد و هر یک در گوشه‌ای مدعی حکومت شدند. از یک طرف مهلهل ادعای امارت کرد و با نیروهای خود بر سُعدی پسر ابوالشوک یورش برد و تمام قلمرو او را تصرف کرد و از طرف دیگر «امیر سُرخاب شاذنجانی»، پسر ابوالفتح محمد بن عناز، که در سال ۴۴۲ق. بر ناحیه‌ای به نام «ماهکی» در اطراف کرمانشاه حکومت می‌کرد،<sup>۲۱</sup> به قلمرو برادرزاده‌اش سُعدی بن ابی‌الشوک حمله کرد و «بندنیجین»<sup>۲۲</sup> را به تصرف خود درآورد. وی بعد از چندین نبرد با سُعدی، بالاخره او را شکست داد و اسیر و زندانی‌اش کرد. مدتی بعد از این ماجرا، کردهای لُریه و گروهی از سپاهیان سُرخاب بر ضد او - که بنای بدرفتاری با آنان و بستگان‌شان را گذاشته بود - به پاخواستند و او را دست‌گیر کرده، نزد برادر «طغرل سلجوقی»، «ابراهیم ینال» (م ۴۵۱ق)<sup>۲۳</sup> بردند؛ ابراهیم ینال هم یک چشم سُرخاب را از کاسه درآورد چرا که درخواست او برای آزاد کردن سُعدی را نپذیرفت.<sup>۲۴</sup>

قبل از اسیر شدن سُرخاب در دست ابراهیم ینال، «ابوالعسکر» پسر سُرخاب، از رفتار پدرش با سُعدی و به بند کشیدن او، ناراحت شد و از پدرش خواست تا سُعدی را آزاد کند، ولی پدرش این درخواست را نپذیرفت. همین که سُرخاب اسیر شد، ابوالعسکر به قلعه رفت و سُعدی، پسر عموی خود را آزاد کرد و به او نیکی کرد و از او قول گرفت گذشته را فراموش کند و برای آزادی سُرخاب از دست ابراهیم ینال تلاش کند.<sup>۲۵</sup> البته وساطت او

نزد ابراهیم ینال فایده‌ای نداشت و سرخاب همچنان در اسارت ابراهیم ینال بود تا این که مهلهل آزادی او را از برادرش، طغرل سلجوقی درخواست کرد که پذیرفته شد و سرخاب بعد از آزادی، به ناحیه ماهکی که قبلاً هم در اختیار او بود رفت.<sup>۲۶</sup>

در ادامه درگیری‌های درون‌خاندانی بنی‌عناز، در سال ۴۴۶ق.، سعدی بن ابی‌الشوک به جنگ با عموی خود مهلهل برخاست و او را شکست داد و اسیرش کرد<sup>۲۷</sup> اما در سال ۴۴۷ق.، «بدر بن مهلهل»، پسر عموی خود، سعدی را شکست داد و او را اسیر کرد و قلمروش را به تصرف خود درآورد. بدر بن مهلهل پس از آن به حکومت پرداخت اما از کارهای بعدی و مدت حکومتش اطلاعی در دست نیست.<sup>۲۸</sup>

از این زمان برای مدتی اوضاع و احوال عنازیان بسیار آشفته است چرا که گستره سرزمینی حکومت این خاندان، اغلب دستخوش تغییر می‌شد تا این که «سرخاب بن بدر بن مهلهل» ملقب به «ابوالفوارس» در سال ۴۷۴ق. به فرمان طغرل سلجوقی بر شهرزور و «خفتیان»<sup>۲۹</sup> و «دقوفا»<sup>۳۰</sup> حکومت یافت و با «سلطان برکیارق» (۴۹۸ق) پسر «ملکشاه سلجوقی» هم پیمان شد.<sup>۳۱</sup>

پس از مدتی ترکمن‌ها به او حمله کردند و با غارت قلمرو او زیان‌های زیادی به او و مردم تحت فرمانش تحمیل کردند؛ اما ابوالفوارس خسارت‌های مردم را جبران کرد. وی که مردی با کفایت، مقتدر، عادل و ثروت‌مند و سخاوتمند بود، به مستمندان کمک می‌کرد و در مدت فرمانروایی‌اش مساجد و مدارس تأسیس کرد و علما و شعرا و ادبا را ارج زیادی می‌نهاد. وی سرانجام در سال ۵۰۰ق. درگذشت.<sup>۳۲</sup>

بعد از مرگ ابوالفوارس، برادرش «ابومنصور بن بدر»، به فرمانروایی شهرزور رسید و مدت ۱۱ سال مستقلاً حکومت کرد. او انسانی با اراده و مدبر و شایسته بود و در آغاز حکومتش به استحکام قلعه‌ها و آبادی شهرها و روستاها پرداخت. در زمان او اتفاق خاصی روی نداد و مردم در رفاه و آسایش زندگی می‌کردند. ابومنصور در سال ۵۱۱ق. درگذشت و با مرگش حکومت ۱۳۰ ساله عنازیان به پایان رسید.<sup>۳۳</sup>

این درگیری‌های درون‌خاندان عنازیان در حالی بود که سلجوقیان پس از محکم

کردن جای پای خود در مناطق شرقی، به تدریج به سمت غرب حرکت کرده، به بغداد نزدیک می‌شدند.

## ۲. مواجهه عنازیان با سلجوقیان

طغرل سلجوقی (م ۴۵۵ق) پس از غلبه بر نیروهای «سلطان مسعود غزنوی» (م ۴۲۹ق) پیروزمندانه وارد نیشابور شد و حکومت سلجوقیان را تأسیس کرد. وی در ادامه با شکست دادن سلطان غزنوی در نبرد دندانگان (دندانقان) به سلطه آنان در ایران پایان داد و با تثبیت پایه‌های حکومت خود، به گسترش قلمرو خویش پرداخت و بدین منظور سپاهیان خود را به مناطق مختلف روانه کرد.<sup>۳۴</sup> او در همین جهت، برادرش ابراهیم ینال را به سوی نواحی غربی ایران فرستاد.

نخستین رویارویی ترکان سلجوقی با کردان عنازی در سال ۴۳۷ق. اتفاق افتاد، یعنی زمانی که تقریباً ۶۰ سال از حکمرانی خاندان کرد عنازی می‌گذشت. در این سال سلطان طغرل سلجوقی، برادرش ابراهیم ینال را برای تصرف سرزمین‌های «جبال» روانه کرد.<sup>۳۵</sup> ابراهیم ینال پس از تصرف جبال به سوی همدان رفت و آن جا را فتح کرد که حاکم آن جا «گرشاسف بن علاءالدوله»، به کردهای «جوزقان»<sup>۳۶</sup> پناه برد و ابراهیم ینال به قصد تصرف سرزمین کردها به سوی دینور لشکر کشید.<sup>۳۷</sup>

در آن هنگام ابوالشوک فارس بن محمد بن عناز (م ۴۳۷ق) که در دینور بود از بیم ابراهیم، به قرمیسین رفت. ابراهیم ینال هم به راحتی دینور را تصرف کرد و پس از تسلط بر آن جا، روی به قرمیسین نهاد.<sup>۳۸</sup> ابوالشوک پس از آگاهی از قصد ابراهیم، قرمیسین را ترک کرد و به حلوان گریخت. وی هنگام ترک قرمیسین پادگانی از سپاهیان دیلم و کردهای شاذنجان برای مقابله با تجاوز سلجوقیان در آن شهر گماشت و موفق شد از پیشروی نیروهای سلجوقی جلوگیری کند، اما این نیروها هم سرانجام شکست خوردند<sup>۳۹</sup> و ابراهیم ینال در ماه رجب، قرمیسین را تصرف کرد و بسیاری از نیروهای ابوالشوک عنازی را کشت و اموال و سلاح‌های آنان را غنیمت گرفت و کسانی را هم که جان سالم به در برده بودند از آن جا بیرون راند؛ عده‌ای هم به ابوالشوک پیوستند.<sup>۴۰</sup> سپاه سلجوقی شهر را

هم تاراج کردند و بسیاری از اهالی آن را کشتند و زنان را به اسارت گرفتند. ابوالشوک خانواده و اموال و سلاح خود را از حلوان به قلعه سیروان برد و عده‌ای از سپاهیان را در حلوان مستقر کرد.<sup>۴۱</sup> ابراهیم ینال در ماه شعبان، «صیمره»<sup>۴۲</sup> را تصرف کرد و بعد از آن به سوی حلوان رفت. مردم حلوان شهر را تخلیه کرده و در سرزمین‌های اطراف پراکنده شده بودند. ابراهیم ینال شهر را تاراج کرد و منازل بسیار، از جمله منزل ابوالشوک عنازی را به آتش کشید و شهر را به ویرانه تبدیل کرد.<sup>۴۳</sup>

گروهی از ترکان سلجوقی با تعقیب کسانی که با خانواده‌ها و اموال خود به «خانقین»<sup>۴۴</sup> گریخته بودند، تمام آنچه را که به همراه این خانواده‌ها بود، ربودند و مناطق اطراف خانقین، از جمله «مایدشت»<sup>۴۵</sup> (ماهیدشت) و آبادی‌های اطراف آن را تاراج کردند.<sup>۴۶</sup>

ابوالشوک وقتی دید توان مقابله با حملات ابراهیم ینال را ندارد، دست دوستی به سوی دیگر افراد خاندان عنازی از جمله برادرش، مهلهل دراز کرد. از این زمان به بعد، روابط بنی‌عناز و سلجوقیان تحت تأثیر عوامل مختلف، با فراز و نشیب‌هایی مواجه بود.

### ۳. عوامل مؤثر بر روابط دولت عنازی و سلجوقیان

#### ۳-۱. اختلاف درون‌خاندانی عنازیان

یکی از مهم‌ترین عوامل اثرگذار در روابط بنی‌عناز و سلجوقیان را باید اختلافات درونی این خاندان، به ویژه اختلاف سُعدی با عمویش مهلهل دانست.

در آخر ماه رمضان سال ۴۳۷ق.، ابوالشوک فارس بن محمد بن عناز - که از ترس ابراهیم ینال سلجوقی از حلوان به سیروان گریخته بود - پس از یک بیماری، در قلعه سیروان درگذشت. پس از مرگ وی، کردها با فرزندش سُعدی همراهی نکردند، و به اطاعت برادر ابوالشوک، مهلهل درآمدند.<sup>۴۷</sup> از این پس هر یک از این دو به یکی از قدرت‌های برتر زمانه متمایل شد؛ مهلهل عنازی از خلیفه عباسی «عبدالله قائم» (۴۲۲-۴۶۷ق) اطاعت کرد و چشم امید به یاری او دوخت و در مقابل، سُعدی بن ابی‌الشوک عنازی به یاری ترکان سلجوقی امید بست.<sup>۴۸</sup>

مهلهل به پشتوانه یاری خلیفه، در سال ۴۳۸ق. شهرهای قرمیسین و دینور را تصرف کرد و «بدر بن طاهر بن هلال» (م ۴۳۹ق) گماشته ابراهیم ینال بر آن جا را اخراج کرد. بدین شرح که وی برای تصرف دینور، فرزندش «محمد» را با سپاهی به دینور گسیل داشت. در آن هنگام سپاهیان ابراهیم ینال در دینور قرارگاه داشتند. پس از جنگی که کشتگانی از دو طرف گرفت، سپاهیان ابراهیم ینال منهزم شدند و «محمد بن مهلهل» توانست دینور را نیز تصرف کند.<sup>۴۹</sup> این در حالی بود که برادرزاده او، یعنی سُعدی بن ابی الشوک بر خلاف پدر و عموی خود، به سلجوقیان پیوسته بود.<sup>۵۰</sup>

سُعدی که می‌پنداشت پس از مرگ پدر بر کرسی حکومت خاندان عنازی خواهد نشست، با مشاهده اقبال مردم به عمویش، مهلهل، برای پیروزی بر او و رسیدن به قدرت، از سلجوقیان یاری طلبید و با کمک ترکان سلجوقی به مناطق تحت حکومت مهلهل حمله کرد.

در پیوستن سُعدی به سلجوقیان، علاوه بر انگیزه بازپس‌گیری قدرت از دست‌رفته، عوامل دیگری هم نقش داشت که از جمله آن‌ها می‌توان به تحقیر سُعدی از جانب مهلهل اشاره کرد. مهلهل با مادر سُعدی ازدواج کرده بود اما نه تنها مراعات برادرزاده‌اش را نمی‌کرد بلکه در تحقیر او نیز می‌کوشید و نیز حقوق کردهای شاذنجان را - با این که خود از آنان بود - رعایت نمی‌کرد. از این رو سُعدی در نامه‌ای به ابراهیم ینال، تمایل خود را برای پیوستن به او در میان نهاد که ابراهیم از آن استقبال کرد و به او وعده داد که میراث پدرش را به او بازگرداند. بدین ترتیب سُعدی با گروهی از کردهای شاذنجان به ابراهیم ینال پیوست.<sup>۵۱</sup>

سُعدی در سال ۴۳۹ق. به همراه گروهی از ترکان سلجوقی که به دستور ابراهیم ینال به او پیوسته بودند به حلوان رفت و با تصرف آن جا در ماه ربیع الاول به نام ابراهیم ینال خطبه خواند و مدتی در آن جا اقامت گزید و سپس به مایدشت (ماهیدشت) برگشت که به دنبال آن، عموی او مهلهل به حلوان رفت و آن جا را باز پس گرفت.<sup>۵۲</sup>



سُعدی بار دیگر رو به حلوان نهاد و با فرار مهلهل دوباره آن جا را تصرف کرد و از آن جا رو به عموی دیگر خود «سرخاب» نهاد، او را سخت تحت فشار قرار داد و اموالش را غارت کرد و گروهی از همراهان خویش را به بندنیجین روانه کرد و آن‌ها پس از دست‌گیری نماینده سرخاب، آن جا را تاراج کردند و سرخاب از آن جا فرار کرد و به قلعه «دزدیلویه» رفت<sup>۵۳</sup> و در آن جا پناه گرفت.<sup>۵۴</sup> پس از رفتن سُعدی به قرمیسین، مهلهل فرزند خود، بدر را به حلوان فرستاد و بار دیگر آن جا را تصرف کرد.

سُعدی بار دیگر به حلوان برگشت. طرفداران مهلهل، حلوان را ترک کرده، یا در دژ آن پناه گرفتند.<sup>۵۵</sup> مهلهل نیز که از نزدیک شدن او آگاه شد، به دژ «تیران شاه» نزدیک به شهرزور رفت و در آن جا پناه گرفت. ترکان با تصرف آن نواحی، اموال و چارپایان فراوانی را به غنیمت گرفتند.<sup>۵۶</sup> سُعدی با مشاهده این وضعیت و تحصن عمویش در آن دژ، از ترس هواخواهان او که در دژ حلوان پناه گرفته بودند و با هدف محاصره آن دژ، به حلوان برگشت و آن جا را محاصره کرد. ترکان سلجوقی حلوان را تاراج کرده، از کشتار و هتک نوامیس مردم پرهیز نکردند و خانه‌های مردم را به آتش کشیدند، و مردم حلوان پراکنده شدند.<sup>۵۷</sup>

سُعدی بعد از این که توانست با یاری ترکان سلجوقی حلوان را تصرف کند، بندنیجین را به «ابوالفتح بن ورام»<sup>۵۸</sup> به اقطاع داد<sup>۵۹</sup> و او را در جنگ با عموی دیگرش، سرخاب بن محمد بن عناز با خود همراه کرد؛<sup>۶۰</sup> اما هنگام عبور از دره‌ای تنگ در راه قلعه دزدیلویه، که سرخاب در آن پناه گرفته بود، در کمین نیروهای دشمن گرفتار و با جمعی از یارانش اسیر شد.<sup>۶۱</sup> ابن اثیر علت این شکست سُعدی را طمع زیاد برای تصرف مناطق وسیع‌تر و نیز بی‌تدبیری در حمله به قلمرو سرخاب و ناآگاهی از مسیر دانسته، می‌گوید:

سُعدی به علت طمع زیادی که به تصرف مناطق تحت حکومت عموی خود،

سرخاب داشت و همچنین به علت اتکالی که به نیروهای تحت امر خود داشت،

بی‌آن که پیشتازانی به آن تنگه بفرستد و از شرایط و موقعیت آن دره اطلاعاتی

کسب کند، وارد آن شد؛ ولی بر عکس آن‌ها، سرخاب در قلعه کوه و مشرف بر دهانه تنگه، حرکات آن‌ها را به وسیله گروهی از کردها زیر نظر داشت و همین که وارد تنگه شدند سرخاب با آن‌ها روبه‌رو شد؛ او از دژ خود به زیر آمد و جنگی سخت در گرفت. سَعدی و نیروهایش با دیدن این صحنه خواستند از تنگه بیرون بیایند، ولی دیگر کار از کار گذشته بود و حيله آن‌ها در این امر کارساز نشد و شکست خوردند و کردهایی که در قلعه کوه بودند آن‌ها را به رگبار تیرهای خود بستند و سستی در کارشان روی داد و سَعدی و ابوالفتح بن ورام و دیگر سرکردگان و رؤسا، اسیر و ترکان و کردهایی که با آن‌ها بودند پراکنده شدند، در حالی که آنان پیش از این، آن نواحی را در تصرف داشتند و در آن جا ساکن بودند.<sup>۶۲</sup>

بدین ترتیب سَعدی که پیش از این توانسته بود با همکاری ابراهیم ینال، بیشتر مناطق غربی ایران را تصرف کند، بهره‌چندانی از این همکاری نبرد و به علت رعایت نکردن مسایل نظامی، از عمومی خود سرخاب شکست خورد و به اسارت او درآمد. سرخاب پس از غلبه بر برادرزاده خود سَعدی، با برخی از سپاهیان خود و نیز کردهای لُریه<sup>۶۳</sup> بنای ناسازگاری گذاشت که با شورش ایشان مواجه شد؛ آنان او را دست‌گیر کرده، نزد ابراهیم ینال بردند، ابراهیم هم یک چشم او را کور کرد<sup>۶۴</sup> چرا که - همان‌طور که گذشت - ابراهیم ینال خواستار آزادی سَعدی شد و سرخاب نپذیرفت.<sup>۶۵</sup>

ابوالعسکر، پسر سرخاب که گویا این اختلافات درون‌خاندانی را به صلاح خاندانش نمی‌دانست و می‌کوشید وحدت و یک‌پارچگی در بنی‌عناز حاکم شود، از اقدام پدرش در زندانی کردن سَعدی ناراحت شده و خواستار آزادی سَعدی شده بود که این درخواست او با مخالفت پدر و برکناری‌اش از مقامی که داشت، مواجه شد. ابوالعسکر که پدرش را در بند اسارت دید و با توجه به اطلاع از رابطه خوبی که پسرعمویش سَعدی با سلجوقیان داشت،

به سراغ سُعدی رفت و او را آزاد کرد و از او قول گرفت تا با فراموش کردن گذشته، برای آزادی پدرش تلاش کند.<sup>۶۶</sup>

آنچه از این درگیری و دخالت ترکان سلجوقی نصیب عنازیان شد، از بین رفتن اتحاد و پیدایش ضعف و از دست رفتن بنیه نظامی بود.

### ۲-۳. همراهی عنازیان با رقبای سلجوقیان

یکی از مهم‌ترین عوامل اثرگذار بر روابط این دو حکومت را باید در پیوستن بنی‌عناز به رقیب و دشمن سلجوقیان مانند آل بویه و خلافت عباسی مشاهده کرد.

سُعدی پس از رهایی از زندان سرخاب، همراه گروهی از کردان که پیرامون او جمع شده بودند، بار دیگر به ابراهیم ینال پیوست ولی بر خلاف گذشته، آنچه می‌خواست نزد او نیافت. این بود که از او جدا شده، به «دسکره»<sup>۶۷</sup> در شمال شرقی بغداد بازگشت و به خلیفه و امیر بویهی، «ابوکالیجار» (۴۱۵-۴۴۰ق) نامه نوشت و اطاعت ایشان را گردن نهاد.<sup>۶۸</sup>

بدین ترتیب روابط دوستانه سُعدی با ابراهیم ینال سلجوقی - که با کمک او به مبارزه با دیگر حاکمان عنازی رفته بود و در واقع با این کار، چنان که گفته شد، زمینه ضعف عنازیان را فراهم کرده بود - به تیرگی گرایید. و این بار سُعدی دست یاری به سوی دستگاه خلافت و آل بویه دراز کرد. این در حالی بود که نه خلیفه عباسی و نه ابوکالیجار، هیچ یک توانایی یاری او را نداشتند.

با جدا شدن سُعدی از ابراهیم ینال و پیوستن او به آل بویه، بهانه خوبی به دست سلجوقیان افتاد و آن‌ها با توجه به ناتوانی عنازیان و بدون همکاری آن‌ها به فتوحات خود ادامه داد، متصرفاتشان را گسترش دادند.

در سال ۴۳۹ق. ابراهیم ینال به قلعه «کنکور» (کنگاور)<sup>۶۹</sup> رفت و پس از تصرف آن به همدان بازگشت و سپاهی برای گرفتن قلعه‌های سرخاب روان کرد؛ در حالی که سرخاب را نیز با آنان همراه کرده بود. این سپاه نخست به قلعه «کلکان»<sup>۷۰</sup> رفت که ساکنان قلعه از آن دفاع کردند.<sup>۷۱</sup> آن گاه به قلعه دزدیلویه رفتند و آن را در محاصره گرفتند و گروهی نیز

به قلعه بندنیجین رفته، آن را غارت کردند و در آن جا از شکنجه و قتل و تجاوز به ساکنان خودداری نکردند.<sup>۷۳</sup>

جماعتی از ترکان سلجوقی به سوی ابوالفتح بن ورام که در بندنیجین بود، رفتند. او با هدف مشغول کردن ترکان به غارت اموال و غافل‌گیر کردن آنان در فرصت مناسب، دارایی‌های خود را باقی گذاشت و از بندنیجین رفت که البته ترکان این جا را غارت نکردند، اما ابوالفتح بن ورام بر آنان یورش برد و شکستشان داد. در این زمان، ابوالفتح بن ورام از بغداد درخواست کمک کرد اما چون پاسخ مثبتی دریافت نکرد، خانواده و اموال و یارانش را به سمت غربی دجله انتقال داد.<sup>۷۳</sup>

### ۳-۳. تقابل در منافع و مصالح سیاسی

گرچه ممکن است تهدیدها و فرصت‌های مشترک سیاسی موجب نزدیکی و تعامل دولت‌ها شود اما در موارد متعددی نیز منافع و مصالح سیاسی، زمینه‌ساز رقابت و تقابل همین دولت‌ها می‌شود. در روابط ترکان سلجوقی و عنازیان نیز همین قاعده جاری بود. ترکان سلجوقی که سُدی را در مقابل خود می‌دیدند، خدمات گذشته او را نادیده گرفتند و بر او تاختند. سُدی که با همراهانش در دو فرسنگی «باجسری»<sup>۷۴</sup> بودند، با بر جای گذاشتن دارایی‌هایشان گریختند و ترکان سلجوقی همه آن اطراف و دسکره و «هارونیه» و «قصر شاپور» را غارت کردند و بسیاری از مردم را کشتند؛ بعضی هم در آب غرق شدند و برخی نیز از سرما هلاک گشتند. سُدی با مشقت فراوان خود را نجات داد و به نزد «ابوالاغر دبیس بن علی بن مزید» (۴۰۸-۴۷۴ق) حاکم «بنی مزید حله» رفت و در نزد او اقامت گزید.<sup>۷۵</sup>

ابراهیم ینال با محاصره قلعه سیروان و سخت‌گیری بر مردم، آنان را وادار به تسلیم کرده، گنجینه‌های سُدی را تصرف کرد و پس از تصرف سرزمین‌های اطراف آن، یکی از یاران خود معروف به «سخت‌کمان» را به حکومت آن جا گمارد و خود به حلوان و از آن جا به همدان رفت.<sup>۷۶</sup>

بدین ترتیب ابراهیم ینال، یکی از افراد مهم خاندان عنازی را که سابقه دوستی و

همدستی با او داشت، اما راه ناسازگاری در پیش گرفته بود، از سر راه برداشت. ابراهیم ینال بعد از شکست دادن سُعدی، به فکر از بین بردن یکی دیگر از حاکمان عنازی یعنی مهلهل افتاد و برای تصرف مناطق تحت حکومت او، وزیر خود را به شهرزور فرستاد؛ با رفتن سپاهیان او، مهلهل گریخت و شهرزور به تصرف نیروهای سلجوقی در آمد.<sup>۷۷</sup> مهلهل که قبل از رسیدن نیروهای سلجوقی گریخته بود، به مردم شهرزور پیام داد که به زودی با نیروهای زیادی به سوی آنها خواهد رفت و از مردم شهرزور خواست تا با حمله ناگهانی بر سر ترکان سلجوقی، آنها را از میان بردارند و مردم هم عده زیادی از ترکان سلجوقی را به قتل رساندند. «احمد بن طاهر» یکی از سرداران ابراهیم ینال که از سوی او حاکم حلوان بود با شنیدن این خبر به شهرزور بازگشت و کشتاری سخت در آن شهر به راه انداخت.<sup>۷۸</sup>

احمد بن طاهر، سردار ابراهیم ینال که در سال ۴۳۹ق. بر شهرزور استیلا یافته بود، قلعه «تیران شاه» را محاصره کرد. این محاصره تا سال ۴۴۰ق. ادامه داشت. در این سال و در پی شیوع بیماری وبا، عده زیادی از لشکریان او مردند. او در پیامی، از ابراهیم ینال یاری خواست؛ ابراهیم هم دستور خروج از شهرزور را صادر کرد و احمد بن طاهر از آن جا کوچ کرد و به مایدشت رفت.<sup>۷۹</sup>

مهلهل عنازی با شنیدن خبر خروج نیروهای سلجوقی از شهرزور، یکی از فرزندان خود را به آن جا فرستاد. او موفق شد آن جا را تصرف کند.<sup>۸۰</sup> مهلهل از ترس این که مبادا خانواده و اموالش مورد تجاوز ترکان سلجوقی قرار گیرند، آنها را به بغداد برد و در «باب المراتب» جای داد و به خیمه‌های خود که در شش فرسنگی بغداد به سمت شهرزور بود، بازگشت.<sup>۸۱</sup>

### ۳-۴. ناتوانی بنی‌عناز در حفظ قلمروی خود و ائتلاف با سلجوقیان

بنی‌عناز که خود را در برابر سلجوقیان ناتوان می‌دیدند و از اتحاد با رقیبان آنها هم طرفی نبسته بودند، یک بار دیگر به سوی آنان بازگشته، با آنان متحد شدند. سُعدی که در رویارویی با ابراهیم ینال قدرت و حکومت خود را از دست داده بود، بار دیگر در سال ۴۴۰ق.، دست دوستی و همکاری به سوی او دراز کرد تا شاید بتواند با کمک سلجوقیان

به اهداف خود دست یابد. از این رو با ابراهیم ینال ارتباط برقرار کرد و در نامه‌هایی این گونه به توافق رسیدند که سُعدی در تصرف مناطق خارج از قلمرو سلجوقیان آزاد باشد و هر ناحیه‌ای که تصرف کرد از آن او باشد. با این توافق، سُعدی که هنگام فرار از دست نیروهای ابراهیم ینال به دبیس بن علی، حاکم مزیدی حله پناهنده شده بود، پس از ناامیدی از یاری او،<sup>۸۲</sup> اردوگاه وی را ترک کرد و نزد ابراهیم ینال رفت و با پشتیبانی او به اردوگاه سپاهیان بغداد در دسکره یورش برد و با شکست دادن آن‌ها، دسکره و توابع آن را تصرف کرد.<sup>۸۳</sup> سُعدی با شکست دادن مجدد سپاهیان بغداد که به قصد بیرون راندن او رفته بودند، فرمانده آن‌ها را کشت و مناطق بیشتری را تصرف کرد و ضمن تاراج آن مناطق، به نام ابراهیم ینال خطبه خواند.<sup>۸۴</sup>

با پیوستن سُعدی به سلجوقیان، اگر چه برخی عنازیان همچنان در قدرت و حکومت حضور داشتند، در واقع دیگر دست‌نشانگان سلجوقیان بودند.

مهلهل، برادر ابوالشوک و عموی سُعدی، در سال ۴۴۲ق.<sup>۸۵</sup> نزد سلطان طغرل رفت. طغرل با او نیکی کرد و او را بر اقطاعش در سیروان و دقوفا و شهرزور و صامغان ابقا کرد، و به درخواست او برادرش سرخاب را آزاد کرد، و قلعه ماهکی را که پیش از این، از آن او بود بار دیگر به عنوان اقطاع به او داد که پس از آزادی به آن جا رفت. همچنین قلعه «راوندین»<sup>۸۶</sup> را به سُعدی اقطاع داد.<sup>۸۷</sup>

از چگونگی روابط عنازیان با سلجوقیان در فاصله سال‌های ۴۴۲ تا ۴۴۴ق، آگاهی چندانی در دست نیست، ولی ظاهراً بزرگان عنازی همچنان بر اقطاعات خود حکومت می‌کردند، تا این که در ذی‌قعدة سال ۴۴۴ق، سُعدی به عنوان یکی از فرماندهان سپاه طغرل بیگ سلجوقی عازم فتح بغداد شد.<sup>۸۸</sup>

افزایش قدرت سلجوقیان در مناطق مختلف و حرکت آنان به سوی غرب و ضعف عنازیان، به تدریج این طایفه کرد را از صحنه سیاست به حاشیه راند و آن‌ها در سایه قدرت سلجوقیان قرار گرفتند. نکته جالب آن که حاکمان عنازی با این که قدرت خود را از

دست داده و تابع سلجوقیان شده بودند، همچنان بر طبل اختلاف کوبیده، با یکدیگر سازگاری نداشتند؛ چنان که در ذی‌قعدة سال ۴۴۴ق. طغرل، سُعدی عنازی را با لشکری از ترکان سلجوقی به نواحی عراق فرستاد. او در ماهیدشت فرود آمد و با شکست دادن «ابودلف قاسم بن محمد جاوانی»، از سران کردان جاوانی، اموال او را غارت کرد و پس از غارت آن مناطق به «نعمانیه» رفته، شهرهای مختلف را غارت کردند.<sup>۸۹</sup>

گزارش کارهای سُعدی به دایی او «خالد بن عمر»<sup>۹۰</sup> رسید که پیش از این مورد بی‌مهری و آزار مهلهل، عموی سُعدی قرار گرفته بود و به همین دلیل به نزد «زریر» و «مطر»، فرزندان «علی بن مقن عقیلی»<sup>۹۱</sup> رفته بود. وی فرزند خود را نزد سُعدی در حلوان فرستاد و از رفتار مهلهل شکایت کرد. سُعدی هم به فرستادگان دایی‌اش وعده یاری داد و این که حقشان را خواهد گرفت. این فرستادگان در راه بازگشت، چند تن از یاران مهلهل را دیدند و بر آنان تاختند و اسیرشان کردند.<sup>۹۲</sup>

مهلهل با آگاهی از ماجرا، با پانصد سوار به سوی آنها رفت و در «تل عکبرا» بر آنها تاخت. سُعدی هم پس از اطلاع از این درگیری، به جنگ با عموی خود، مهلهل روی کرد. بدین ترتیب جنگی دیگر میان خاندان عنازی درگرفت که با شکست مهلهل و اسارت او و پسرش «مالک» همراه شد. سُعدی نیز غنایمی را که مهلهل از فرستادگان به دست آورده بود به «بنی‌عقیل» برگرداند و به حلوان برگشت.<sup>۹۳</sup>

بنابراین بزرگان عنازی بار دیگر به جای این که در کنار هم و با کمک هم به حفظ و گسترش حکومت خاندان عنازی بپردازند، در مقابل هم قرار گرفته، زمینه ضعف و زوال حکومت خاندان خویش را فراهم آوردند.

### ۳-۵. عدم پابندی به مناسبات سیاسی

نکته جالب توجه در روابط بنی‌عناز و سلجوقیان، بی‌ثباتی حاکمان عنازی در مواضع خود بود. یکی از نمونه‌های آن، مواضع سُعدی در قبال دولت سلجوقی است که بارها تغییر می‌کرد تا جایی که همین شخص که به عنوان پیش‌قراول سلطان طغرل سلجوقی برای تصرف بغداد اعزام شده بود - و در این بین با عموی خود مهلهل هم به نبرد پرداخته و

عمو و پسر عمویش را اسیر کرده بود - دوباره دست از اتحاد با سلجوقیان کشید و به مخالفت با طغرل پرداخت.

بعد از شکست مهلهل و اسارت او و پسرش، فرزند دیگر او «بدر بن مهلهل»، نزد طغرل سلجوقی رفت و از وی درخواست کرد تا از سُعدی بخواهد که پدرش را آزاد کند. طغرل با قبول این درخواست، بدر بن مهلهل را همراه پیکی نزد سُعدی فرستاد و فرزند سُعدی را هم که به عنوان گروگان نزد او بود، با آنان همراه کرد و در پیامی به سُعدی گفت:

هرگاه فدیة برای آزاد ساختن اسیر خود طلب می‌کنی ما فرزندت را به تو

[بدان عنوان] رد می‌کنیم و چنانچه مخالفت و سرپیچی کرده، از جماعت دل

برافکنندی و مفارقت کردی، با تو مقابله به مثل خواهیم کرد.<sup>۹۴</sup>

بدر و فرستاده طغرل به همدان رسیدند. بدر بن مهلهل در آن جا ماند و پیک طغرل نزد سُعدی رفت و پیام را به او ابلاغ کرد.<sup>۹۵</sup> سُعدی از گفتار او ناراحت شد و با طغرل مخالفت کرد و به حلوان رفت اما نتوانست آن جا را بگیرد و برگشت. او بین «روشن قباد» و «بردان»<sup>۹۶</sup> رفت و آمد داشت و نامه‌ای به «ملک رحیم بویه» نوشت و به طاعت وی درآمد. از آن سوی، بدر بن مهلهل همراه دو تن از فرماندهان سپاه سلجوقی به سُعدی حمله کرد و وی را شکست داد و شهرزور را گرفت و سُعدی به قلعه روشن قباد رفت.<sup>۹۷</sup>

در شوال سال ۴۴۶ق. «ابراهیم بن اسحاق»، از امرای ترک سلجوقی که در حلوان اقامت داشت به دسکره حمله کرد و پس از غارت آن جا به سوی روشن قباد که در دست سُعدی بود رفت اما با مقاومت سُعدی مواجه شد و نتوانست آن دژ را تصرف کند.<sup>۹۸</sup>

از این پس عنازیان دیگر به عنوان یک قدرت برتر حضور نداشتند؛ حتی برخی، مانند ابن خلدون، بدون اشاره به سرنوشت حاکمان عنازی می‌گویند: بدین ترتیب دولت کردان نیز منقرض شد و در سپاه طغرل سلجوقی مندرج گردیدند.<sup>۹۹</sup>

از سرنوشت سُعدی و مهلهل و دیگر چهره‌های مطرح عنازی در این مقطع، اطلاعات دیگری از منابع به دست نیامد. البته سال‌ها بعد، برخی از افراد خاندان عنازی در خدمت



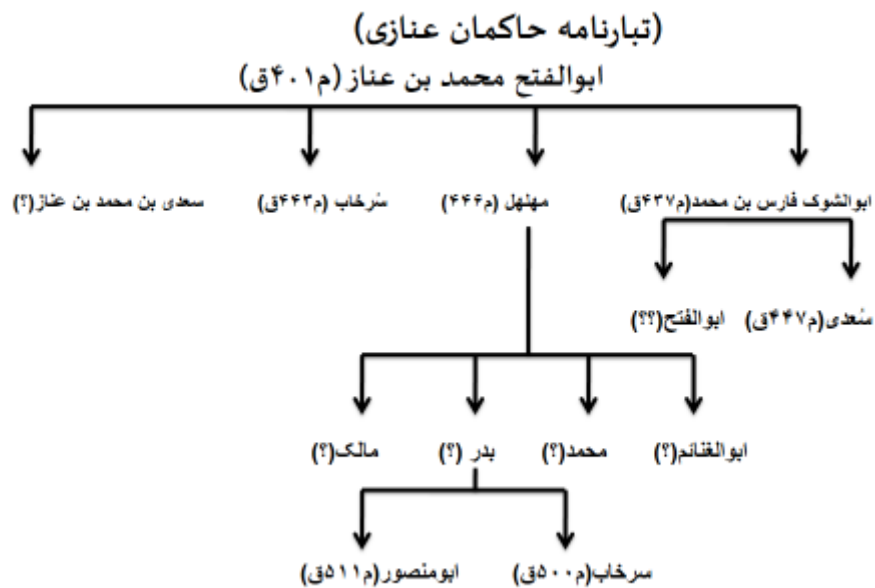
سلجوقیان حضور داشتند؛ مانند سرخاب بن محمد بن عناز که نام کامل وی «سرخاب بن بدر بن مهلهل بن محمد بن عناز» است و حمدالله مستوفی طبق روش همیشگی خود در ذکر نام و نسب اشخاص، واسطه‌ها را تا عناز، جد بزرگ وی، حذف کرده است.

این سرخاب عنازی مدتی در خدمت «حسام‌الدین شوهرلی» (م ۵۷۰ق) حاکم سلجوقی خوزستان و لرستان بود، تا این که میان او و «شجاع‌الدین خورشید» یکی دیگر از امیران حسام‌الدین، دشمنی پدید آمد و آن دو به روی یک‌دیگر شمشیر کشیدند. حسام‌الدین شوهرلی آن دو را از یک‌دیگر جدا کرد، اما این نزاع همچنان بین آن دو بود تا این که بعد از مدتی حسام‌الدین، حکومت برخی از نواحی لر کوچک<sup>۱۰۰</sup> را به شجاع‌الدین خورشید داد و قسمت غربی لر کوچک را، که اجداد سرخاب پیش از این در آن جا حکومت داشتند، به سرخاب بن محمد بن عناز واگذار کرد. سرخاب همچنان به عنوان یکی از فرمانروایان حسام‌الدین شوهرلی سلجوقی بر مناطقی از لر کوچک حکومت می‌کرد تا این که حسام‌الدین شوهرلی در سال ۵۷۰ق. در جنگ با «ایلدگر آذربایجان»<sup>۱۰۱</sup> کشته شد.<sup>۱۰۲</sup> بعد از مرگ وی، شجاع‌الدین خورشید، مستقلاً حاکم لر کوچک شد و به تدریج نواحی تحت حکومت سرخاب عنازی را از چنگ وی درآورد و کار را به جایی رسانید که سرخاب به حکومت «مانرود»<sup>۱۰۳</sup> قانع شد.<sup>۱۰۴</sup>

#### نتیجه

روابط سیاسی بنی‌عناز و سلجوقیان تحت تأثیر شرایط و عوامل سیاسی در برهه‌های مختلف، متفاوت بود؛ روابط گاه دوستانه و مسالمت‌آمیز و گاه تیره و همراه با درگیری نظامی بود. همزمانی دولت بنی‌عناز با دولت مردان مقتدری چون طغرل سلجوقی و ناتوانی از ایجاد مناسبات مستحکم با این دولت مردان، بنی‌عناز را واداشته بود که هر از چند گاهی، در پی منافع کوتاه‌مدت خود، تغییر موضع داده، به مناسبات سیاسی خود وفادار باقی نمانند. از طرفی دیگر ضعف درونی و تعادل قدرت در خاندان عنازی باعث شده بود که چند دولت‌مرد در یک زمان مدعی قدرت بوده، هیچ یک نتوانند قدرت مطلقى به دست آورد. ضعف و تشتت درونی باعث شده بود که هر یک از آن‌ها برای مقابله با رقیب

خاندانی، با دشمنان خارجی از سر دوستی درآید؛ چنان که پس از درگذشت ابوالشوک، برادرش مهلهل از خلیفه عباسی یاری خواست و فرزند ابوالشوک، سُعدی دست یاری به سوی سلجوقیان دراز کرد و به کمک او بر ضد عمویش اقدام کرد. عنازیان گاه نیز با پیوستن به رقبای سلجوقیان، آنان را بر ضد خود تحریک می‌کردند؛ چنان که جدا شدن سُعدی بن ابی‌الشوک از ابراهیم ینال و پیوستنش به ابوکالیجار بویه‌ای، تیرگی روابط او با سلجوقیان را در پی داشت و جالب آن که با این اقدام هم به آنچه می‌خواست نرسید و باز دست به دامان سلجوقیان شد و در نهایت مخالفت او با طغرل سلجوقی سبب شد بساط حکومت بنی‌عناز برچیده شود.



## پی‌نوشت‌ها

۱. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق، ج ۱۲، ص ۵۵؛ ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (م ۷۴۸ق)، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، دوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۳۳۴؛ ابوعلی مسکویه (م ۴۲۱ق)، *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۴۰۰؛ ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم (م ۶۳۰ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق، ج ۹، ص ۱۳۶؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۵۷؛ ابونصر انوشروان بن خالد الکاشانی، *تاریخ دولة آل سلجوق*، قاهره: الرائد العربی، ۱۹۷۴م، ص ۸؛ الصویری کردی، محمد علی، *الموسوعة الكبرى لمشاهیر الكرد عبر التاریخ*، اول، الدار العربیة للموسوعات، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۸.
۲. غفاری قزوینی، قاضی احمد، *تاریخ جهان‌آرا*، تهران: کتاب‌فروشی حافظ، ص ۱۶۸؛ بدلیسی، امیر شرف‌خان بن شمس‌الدین، *شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان*، اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۲۲؛ افشار سیستانی، ایرج، *ایلام و تمدن دیرینه آن*، اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۰؛ ساکی، علی محمد، *جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان*، اول، خرم‌آباد: کتاب‌فروشی محمدی، ص ۲۴۲؛ راد، ناصر، *تاریخ سرزمین ایلام*، اول، انتشارات ارغوان، ۱۳۷۴، ص ۱۶۰.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن خلدون*، تحقیق خلیل شحادة، دوم، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۶۹۳؛ شهاب‌الدین العمری، احمد بن فضل‌الله، *مسالك الابصار فی ممالک الامصار*، اول، ابوظبی: المجمع الثقافی، ۱۴۲۳ق، ج ۸، ص ۲۳۸؛ زکی، محمد امین، *تاریخ الدول الكردیة فی العهد الاسلامی*، ترجمه به عربی محمد علی عونى، مصر: ۱۳۶۷ق، ص ۱۲۶.

۴. دیرکی، آزاد، *المدن الكردية*، اول، لبنان: ۱۹۹۸م، ص ۱۳۴.
۵. رشید یاسمی، غلامرضا، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، چهارم، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، ۱۳۶۹، ص ۱۹۱؛ فتاح قاضی، اسماعیل، کرد در *دائرة المعارف اسلام*، اول، ارومیه: انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ۱۳۷۷ق، ص ۵۹؛ گلزاری، مسعود و ...، *کرمانشاهان باستان*، چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر، ص ۱۲۱.
۶. پرویز، عباس، *تاریخ دیالمه و غزنویان*، دوم، انتشارات علمی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۱.
۷. شهری است بین همدان و حلوان (ابن فضلان، احمد، *رحلة ابن فضلان الى بلاد الترك و الروس و الصقالبة*، ابوظبی: دار السویدی، ۲۰۰۳م، ص ۱۳۵). اعراب بعد از فتوحات اسلامی، کرمانشاهان را به قرماسین یا قرمیسین تعریب کردند؛ بنگرید: انوشه، حسن، «باختران»، *دائرة المعارف تشیع*، سوم، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۱۶.
۸. شهری بین همدان و بغداد (قزوینی، زکریا بن محمد (م ۶۸۲ق)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۴۲۰)؛ *سرپل زهاب امروزی* (بیگلری، هرمز، *کوه‌نشینان زاگرس*، کرمانشاه: انتشارات کرمانشاه، ۱۳۷۵، ص ۲۶۹).
۹. ولایتی است وسیع از ولایت عراق عجم ما بین اربل و همدان؛ قزوینی، پیشین، ص ۴۶۷.
۱۰. کوره‌ای از کوره‌های جبل در مرزهای طبرستان و نامش به فارسی بمیان است؛ یاقوت حموی (م ۶۲۶ق)، *معجم البلدان*، دوم، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۳۹۰.
۱۱. بر اساس گزارش‌های تاریخی، بنی‌عناز در سال‌های آغازین حکومت، با حاکمان آل بویه متحد بودند و روابط دوستانه‌ای داشتند، ولی در برهه‌ای از زمان بنا بر دلایلی با حاکمان سلجوقی متحد می‌شدند؛ بنگرید: ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۳؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۳.
۱۲. ابن خلدون، همان. در برخی منابع معاصر «ابوالشوق» نیز آمده است؛ بنگرید: زکی، محمد امین، *مشاهیر الكرد و الكردستان*، انتشارات بنکه ی ژین، سلیمانیه، ۲۰۰۵م، ج ۲، ص ۳۳۲.

۱۳. خاندان کرد شیعه از کردان برزیکانی که از سال ۳۸۴ تا ۴۰۷ ق. بر مناطقی از نیمه غربی ایران فرمان راندند.
۱۴. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۳.
۱۵. سلطانی، محمدعلی، *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان*، اول، تهران: سها، ۱۳۷۳، ص ۱۵۷.
۱۶. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۳.
۱۷. همان.
۱۸. زکی، *مشاهیر الكرد و الكردستان*، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۲.
۱۹. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۴.
۲۰. استانی است در جبل و آن استان ماسبدان است و گویند بلکه آن استانی است در پهلوی ماسبدان و برخی گفته‌اند سیروان دهکده‌ای است در جبل و به تحقیق آن را معین نکرده‌اند؛ یاقوت حموی، *برگزیده مشترک یاقوت حموی*، ترجمه محمد پروین گنابادی، دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۱۹.
۲۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۷۰.
۲۲. نزدیک بغداد که امروزه به نام مندلی معروف است؛ بنگرید: سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (م ۵۶۲ق)، *الانساب*، تحقیق عبدالرحمن المعلمی الیمانی، اول، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۲ق، ج ۲، ص ۳۳۷؛ زرکلی، خیرالدین، *الاعلام*، هشتم، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۱۹۷.
۲۳. برادرِ مادریِ طغرل بیک، از سران مقتدر خاندان سلجوقی و فاتح بسیاری از متصرفات اولیه آنان.
۲۴. ابن کثیر، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۶.

۲۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۷.
۲۶. همان، ج ۹، ص ۵۷۰. برخی از قتل سرخاب بن ابی‌الفتح محمد بن عناز در سال ۴۴۳ ق. خبر می‌دهند؛ بنگرید: بابا مردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر کرد، به کوشش ماجد مردوخ روحانی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۰۲.
۲۷. صفی‌زاده، صدیق، تاریخ کرد و کردستان، چاپ اول، بی‌جا: نشر آتیه، ۱۳۷۸، ص ۴۲۱.
۲۸. بابا مردوخ روحانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۲.
۲۹. قلعه‌ای است در راه شهرزور به اربیل؛ بنگرید: یاقوت حموی، معجم البلدان، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۰.
۳۰. شهری است بین بغداد و اربیل، در آن قلعه‌ای است و روستاهایی دارد؛ بنگرید: یاقوت حموی، معجم البلدان، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۰.
۳۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۴۶.
۳۲. صفی‌زاده، پیشین، ص ۴۲۲.
۳۳. بابا مردوخ روحانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۳.
۳۴. حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی، سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۴۲۸.
۳۵. ابن کثیر، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۴.
۳۶. از دیه‌های همدان است؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۴.
۳۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۲۸.
۳۸. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۵.
۳۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۲۸.
۴۰. همان، ج ۹، ص ۵۲۸.

۴۱. همان؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۵.
۴۲. شهری است بین منطقه جبل و خوزستان؛ بنگرید: ابن عبدالحق بغدادی، صفی‌الدین عبدالمؤمن (م ۷۳۹ق)، مرصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۸۶۰.
۴۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۲۹.
۴۴. شهری است از نواحی سواد عراق بر راهی که از همدان به بغداد می‌روند؛ بنگرید: حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (م ۸۳۳ق)، جغرافیای حافظ ابرو، اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۸۰.
۴۵. قلعه و آبادی‌ای از نواحی خاتقین در عراق؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، پیشین، ج ۵، ص ۵۰.
۴۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۲۹.
۴۷. همان، ج ۹، ص ۵۳۱؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۶.
۴۸. سلطانی، پیشین، ص ۱۶۱.
۴۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۲؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۶.
۵۰. همان؛ همان.
۵۱. همان؛ همان.
۵۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۳؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۶؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۰۶.
۵۳. ابن خلدون نام این قلعه را «دور بلونته» آورده است؛ ابن خلدون، همان.
۵۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۳.
۵۵. همان، ج ۹، ص ۵۳۴؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۷.
۵۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۴؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۶-۶۹۷.
۵۷. ابن اثیر، همان.

۵۸. از بزرگان طایفه کردهای جاوانیه (ابن خلدون نام وی را ابوالفتح بن درام ذکر کرده است؛ بنگرید: ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۷).
۵۹. اقطاع در اصطلاح یعنی واگذاری اراضی از سوی حکومت مرکزی به افراد سرشناس یا اثرگذار در حکومت برای مدتی معین.
۶۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۴؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۷.
۶۱. همان؛ همان.
۶۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۴.
۶۳. طایفه‌ای از کردها بودند که در مناطق غربی ایران سکونت داشتند.
۶۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۶؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۷؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۰۸؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۶؛ بدلیسی، پیشین، ص ۲۳.
۶۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۷؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۷.
۶۶. همان؛ همان.
۶۷. دسکره کاروان‌سراهایی بود که پادشاهان و امیران در بیرون شهرهای آباد و بزرگ، برای خوش‌گذرانی و گذراندن اوقات فراغت و شکار خود می‌ساختند؛ بنگرید: رسولی، هوشنگ، *تاریخچه و شیوه‌های معماری در ایران، تهران: پشوتن، ۱۳۸۳*، بخش واژه‌شناسی.
۶۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۷؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۷.
۶۹. شهرستان کنگاور از شهرستان‌های استان کرمانشاه، با مرکزیت شهر کنگاور است. شهرستان کنگاور از شمال به اسدآباد، از جنوب به نهاوند، از مغرب به صحنه و هرسین و از مشرق به تویسرکان محدود می‌باشد.
۷۰. دهی از دهستان بیلوار در بخش مرکزی شهرستان کرمانشاهان.



۷۱. در منابع مطلبی درباره نتیجه این حمله نیافتیم ولی ظاهر چنان است که موفق به فتح این قلعه نشدند.

۷۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۸.

۷۳. همان.

۷۴. شهری در ناحیه شرقی بغداد؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۳.

۷۵. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۷.

۷۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۹؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۷.

۷۷. همان؛ همان.

۷۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۳۹؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۸.

۷۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۴۵؛ ابن خلدون، همان.

۸۰. ابن خلدون، همان.

۸۱. همان.

۸۲. دیبیس که از سال ۴۰۸ق. جانشین پدرش شد، خود با مشکلات داخلی و تهدیدهای خارجی متعددی روبه‌رو بود. از طرفی رقابت بازماندگان علی بن مزید، از جمله برادرش مقلد بن علی بن مزید، حکومت او را تهدید می‌کرد و از سوی دیگر مشکلاتی که طایفه اهل سنت بنوعقیل برای آنان پدید آوردند، و نیز ضعف آل بویه و سر برآوردن سلجوقیان قلمرو آنان را با خطر روبه‌رو کرده بود.

۸۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۵۱.

۸۴. همان.

۸۵. ابن خلدون این ماجرا را مربوط به سال ۴۴۳ق. می‌داند؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۹.

۸۶. ابن خلدون درباره این منطقه می‌گوید: «در معجم البلدان یادی از این منطقه نیافتیم و شاید مراد قلعه راوندان در نواحی حلب باشد»؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۸.
۸۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۷۰؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۸.
۸۸. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۹.
۸۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۸۹.
۹۰. در الکامل ابن اثیر (پیشین، ج ۹، ص ۵۹۰)، خالد بن عمر دابی سُعدی ذکر شده است، ولی در تاریخ ابن خلدون (پیشین، ج ۴، ص ۶۹۸) پسر عموی سُعدی دانسته شده است.
۹۱. اطلاعی درباره وی به دست نیامد.
۹۲. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۸.
۹۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۹۰؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۸.
۹۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۹۴؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۹.
۹۵. ابن خلدون، همان.
۹۶. دهی در هفت فرسنگی بغداد؛ بنگرید: یاقوت حموی، معجم البلدان، پیشین، ج ۱، ص ۳۷۵.
۹۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۵۹۴.
۹۸. همان، ج ۹، ص ۶۰۲.
۹۹. ابن خلدون، پیشین، ج ۴، ص ۶۹۹.
۱۰۰. در وجه تسمیه لر کوچک گفته شده است که دو برادر بر لرستان مسلط بودند؛ بخشی را که برادر بزرگ‌تر حکومت می‌کرد لر بزرگ، و منطقه حکومت برادر کوچک را لر کوچک نامیدند؛ بنگرید: حمدالله مستوفی، پیشین، ص ۵۳۸.
۱۰۱. ایلدگز از ممالیک سلطان مسعود پسر سلطان محمد بود. چون سلطان مسعود پادشاهی یافت، اران و قسمتی از آذربایجان را به اقطاع او داد. اینان از اتابکان آذربایجان بودند. اتابکان

برخی از امرای سلاجقه بودند که در نواحی مختلف کم‌کم قدرت مستقلی برای خود به دست آوردند و بدین سان حکومت‌های محلی در دل قلمرو سلجوقیان به وجود آمد مانند سلاجقه کرمان که از سال ۴۳۳ق. به استقلال در کرمان حکومت کردند. قدرت محلی اتابکان نیز به تجزیه امپراتوری سلجوقی سرعت بخشید؛ همانند حکومت اتابکان دمشق (۴۹۷-۵۴۹ق.)، اتابکان موصل (۴۶۸-۵۲۱ق.)، اتابکان آذربایجان (۵۴۱-۶۲۶ق) و اتابکان فارس (۵۴۳-۶۸۴ق)؛ بنگرید: اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: نامک، ۱۳۸۰، ص ۳۲۵-۳۲۶.

۱۰۲. خودگو، سعادت، *اتابکان کر کوچک، اول، خرم‌آباد: انتشارات افلاک*، ۱۳۷۸، ص ۳۹.

۱۰۳. ناحیه‌ای در جنوب شرقی کوه‌دشت؛ همان، ص ۴۱.

۱۰۴. بدلیسی، پیشین، ص ۵۸-۵۹.